

پژوهشی در نهج البلاغه

(ترجمه کتاب تأملات في نهج البلاغة)

مؤلف:

ش. صالح درویش

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی

عنوان کتاب:

پژوهشی در نهج البلاغه

عنوان اصلی:

تأملات في نهج البلاغة

مؤلف:

ش. صالح درویش

مترجم:

محمد ابراهیم کیهانی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم
غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

فهرست	أ
اشاره	۱
دیباچه	۳
نعمت عقل	۳
نهج البلاغه از نگاه شیعیان	۵
نهج البلاغه از نگاه سنی ها	۷
خلافت و امامت در نهج البلاغه	۹
صحابه از نگاه علی مرتضی	۱۵
نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش	۳۱
حذر داشت و زنهار علی مرتضی از غلو	۳۲
عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است:	۳۶
پی‌گفتار	۴۳

اشاره

خواننده‌ی گرامی! بر شما پوشیده نیست که اینک فتنه‌ها و مصیبت‌های زیادی، امت اسلامی را دربرگرفته است؛ شاید یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های وضعیت نابسامان امت اسلامی در عصر حاضر، گسترش اختلافات و چنددستگی‌های مسلمانان و در پی آن جبهه‌گیری‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون در میان آنان باشد. پیامد وجود اختلافات، باعث شده تا این امت به دسته‌هایی همچون: اهل سنت و جماعت، شیعیان دوازده امامی، اسماعیلیان، خوارج و... تقسیم شوند؛ همچنین گروه‌های دیگری با باورداشت‌های گوناگون از هر یک از این فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. از این‌رو امروزه تلاش برای وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی، ضرورتی گریزناپذیر گشته و این وظیفه را فراروی عالمان و اندیشمندان فرقه‌های مختلف نهاده تا بکوشند که اسلام را بدور از تعصب و وابستگی‌های مرامی بسته و خشک، بشناسند و آن را به دیگران معرفی نمایند. متأسفانه در پهنه‌ی اختلافات، پیش از آنکه مسلمانان، بنا بر فرموده‌ی الهی، به ریسمان محکم و ناگسستنی آموزه‌های ناب اسلام درآویزند و در راستای یک‌پارچگی، اصلاح و به‌کرد وضع موجود خود گام بردارند، فرهنگ گفتگو و مناقشه‌ی علمی را از دست داده‌اند و حتی در آنچه بر آن نام تحقیق و پژوهش علمی می‌نهند نیز، راه انصاف و بی‌غرضی را پیشه نکرده، تمام سعی خود را در راستای تخریب اندیشه، مکتب و دیدگاه مخالف، قرار می‌دهند؛ بنابراین در گفته‌ها و نوشته‌ها، بُعد کینه‌ورزی با مخالفان و دگراندیشان بیش‌تر نمایان است تا جنبه‌ی علمی و پژوهشی.

آنچه پیش رو دارید، مقاله‌ای است که با گرمی‌داشت اصل گفتگو و احترام به دگراندیشان، کوشیده است تا در راستای بازنگری کتاب‌های دینی و تقریب و تعدیل باورها، بازنگاهی به نهج‌البلاغه داشته باشد. سعی ما، در این نوشتار بر این بوده تا بدور از تعصب و تنها بر پایه‌ی اصول نقد و پژوهش، پاره‌ای از مطالب و داده‌های نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار دهیم؛ چراکه ما، گفتمان و مباحثه‌ی علمی را هرچند که ممکن است در مواردی به ناخرسندی بینجامد- تنها راه‌کار عملی تقریب باوردادها می‌دانیم و معتقدیم که باید غبار کج‌اندیشی و بدبینی را از طریق تحقیق و پژوهش بزداییم و توان علمی و عملی امت را در برابر موج تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی دشمنان اسلام و مسلمانان گرد آوریم تا بدین‌سان امت اسلامی با توجه به داشته‌های ناب و خالص آیین حق و راستین اسلام، به‌جای درگیری‌های فکری و عملی در میان خود، روی‌کردی مؤثر در عرصه‌ی اندیشه‌ها و رخدادهای جهانی داشته باشد. انتظار می‌رود: خواننده‌ی گرمی، از پیش‌داوری بپرهیزد و قبل از مطالعه‌ی تمام مطالب این مقاله و همچنین پیش از هرگونه پژوهش آگاهانه، به قضاوت ننشیند.

دیباچه

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم:

بر همه‌ی مسلمانان، واجب است که رسول خدا ﷺ و خاندان پاکش را بر اساس سنجه‌های دینی و بدور از غلو، دوست بدارند؛ هر مسلمانی باید به آنچه در کتاب و سنت صحیح، پیرامون فضایل خاندان پیامبر اکرم ﷺ آمده، درآویزد و از پذیرش روایات دروغ و بی‌اساس بپرهیزد. رسول خدا ﷺ به ما آموزش داده‌اند که در نماز-بزرگ‌ترین تجلی‌گاه عبادت- بر محمد و خاندانش، درود و سلام بفرستیم. چنانچه در روایتی صحیح، به چگونگی صلوات بر پیامبر و خاندانش، اشاره شده است: (اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد)^۱

نعمت عقل

برخورداری انسان از نعمت عقل، دهشی‌ست الهی که انسان را بر حیوانات، فزونی و برتری داده و زمینه‌ای برای مکلف قرار گرفتن موجود برتر شده است. خدای متعال، خردمندان را در کتاب جاویدش، ستوده و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ أُجْتَبُوا السَّعُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ [سوره‌ی زمر: آیه‌ی ۱۷-۱۸] یعنی:

۱ روایت بخاری، حدیث شماره‌ی (۶۳۵۷).

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند و (با توبه و استغفار) به سوی خدا باز می‌گردند؛ ایشان را بشارت باد (به پاداش عظیم خداوندی). مژده بده به بندگان؛ آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین آن پیروی می‌نمایند. آنان، کسانی هستند که خدا، هدایت‌شان کرده و این‌ها، واقعاً خردمندند.»

از دیدگاه شیعیان، عقل، یکی از منابع استنباط احکام به‌شمار می‌رود؛ زین‌الدین عاملی ملقب به شهید ثانی، می‌گوید: «اصول چهارگانه‌ی [تشریح در نزد شیعه] عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل.»^۲

در اصول کافی، این گفته به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده که: «خداوند، هیچ چیزی بهتر از عقل، به بندگان نداده است.»^۳ در اصول کافی همچنین آمده است که ابن‌سکیت از امام رضا پرسید: «امروز، چه حجتی، بر خلق خداست؟» امام رضا فرمود: (العقل تعرف به الصادق علی الله فتصدقه و الکاذب علی الله فتکذبه). یعنی: «عقل که با آن، راست‌گوی بر خدا را بازشناسی و تصدیقش کنی و دروغ‌گویی را که بر خدا دروغ می‌بندد، تشخیص دهی و تکذیبش نمایی.»^۴

بنابراین باید عقل و اندیشه‌ی خود را به‌کار بندیم و از خودسری و خود بس‌پنداری بپرهیزیم. یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های ما، این است که افزون بر کم‌اندیشی، بر پژوهندگان، خرده می‌گیریم و آنچه از دین و دانش داریم، موروثی است. از این‌رو پیشنهاد می‌کنیم: موضعی پژوهشی در قبال پذیرش یا عدم پذیرش مطالب این مقاله داشته باشید.

۲ الروضة البهية شرح اللمعة الدمشقية، ج ۳/ ص ۶۲

۳ اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱ ص ۱۲.

۴ مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۸۱.

نهج البلاغه از نگاه شیعیان

یکی از علمای برجسته‌ی شیعه به نام هادی کاشف‌الغطا^۵ در کتابی که به نام مستدرک نهج البلاغه نگاشته، چنین نوشته است: نهج البلاغه یا آنچه که علامه ابوالحسن محمد رضا، برگزیده، از سخنان مولایمان امیرالمؤمنین و از مهم‌ترین و والاترین کتاب‌های اسلامی می‌باشد...» وی، می‌افزاید: «[نهج البلاغه،] نوری‌ست برای هر آن کس که خواهان نور و روشنایی‌ست؛ نجات‌بخش کسی‌ست که به آن درآویزد؛ دلیل و برهانی‌ست برای آنکه به آن اعتماد و اطمینان نماید و بیدارگر کسی‌ست که در آن بیندیشد.»^۶ وی، همچنین گفته است: «ما، درباره‌ی نهج البلاغه، بر این باوریم که تمام آنچه در نهج البلاغه آمده - اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها، وصایا، حکم و آداب - همچون روایاتی‌ست که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش در کتاب‌های معتبر روایی و در کتاب‌های حاوی احادیث صحیح، آمده است.»^۷

۵ هادی بن عباس کاشف الغطاء، در سال‌های ۱۲۸۹ تا ۱۳۶۱ هـ. ق زیسته است.

۶ ر. ک: مقدمه‌ی مستدرک نهج البلاغه، ص ۵.

۷ مستدرک نهج البلاغه، هادی کاشف الغطاء، ص ۱۹۱.

نهج البلاغه از نگاه سنی‌ها

یکی از علمای اهل سنت، درباره‌ی نهج البلاغه، چنین گفته است: «نهج البلاغه را شریف رضی، نگاشت و برادرش مرتضی، او را در نگارش نهج البلاغه، یاری رساند. روش این دو، در نگارش نهج البلاغه بدین ترتیب بود که: آن‌ها، خطبه‌ای کوتاه و روایت‌شده از امیرالمؤمنین را آورده و سپس نوشته‌هایی از خود بر آن می‌افزودند... تنها یک‌دهم یا بلکه یک‌بیستم آنچه در نهج البلاغه آمده، گفته‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد و بقیه، گفته‌ها و افزوده‌های رضی و مرتضی است.»^۸

هم‌چنین گفته شده که: شریف مرتضی، نگارنده‌ی نهج البلاغه می‌باشد؛ شریف مرتضی در سال ۴۳۶ هـ.ق وفات نموده است؛ از این رو فاصله‌ی زمانی زیادی میان پدیدآوران نهج البلاغه و حضرت علی علیه السلام وجود دارد و بدین سان، این نکته درخور بررسی قرار می‌گیرد که: با وجود این همه فاصله‌ی زمانی، شریف رضی و شریف مرتضی، چگونه به‌طور مستقیم و بدون ارائه‌ی سند، به روایت از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام پرداخته‌اند؟!

به‌هر حال درون‌مایه‌ی این مقاله را بر اساس پندار اهل تشیع درباره‌ی نهج البلاغه، استوار می‌کنیم؛ باورداشت شیعیان درباره‌ی حضرت علی نیز واضح است. حضرت علی از دیدگاه شیعیان، امام معصومی هستند که از خطا و نسیان، بدور بوده‌اند؛ علی علیه السلام در باور اهل تشیع، امامی است که طاعتش هم‌سان اطاعت از خدای متعال، می‌باشد. در پژوهه‌ی پیش رویتان، تناقضات

نهج البلاغه^۹ و برخی از باورداشتهای شیعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۹ منبع و مرجع اصلی ما در این پژوهش، نهج البلاغه به شرح: محمد عبده بوده است؛ علامه کاشف الغطا، شرح نگاری محمد عبده بر نهج البلاغه را نشانی از اهمیت نهج البلاغه، قلمداد کرده و گفته است: «از برجسته‌ترین شارحان نهج البلاغه، علامه محمد عبده می‌باشد که در قالب جملاتی کوتاه به شرح نهج البلاغه پرداخته است.» نگا: مستدرک نهج البلاغه، از هادی کاشف الغطا، ص ۱۹۲.

خلافت و امامت در نهج البلاغه

سني‌ها می‌پرسند: نص صریحی که بیان‌گر امامت حضرت علی علیه السلام باشد، کجاست؟ اهل سنت می‌گویند: تمام موارد استدلالی شیعیان در این موضوع، برگرفته از برداشت و قرائت آنان از نصوص است؛ به هر حال اگر امامت حضرت علی علیه السلام، بنا بر نص ثابت بوده، پس چرا خود ایشان، امامت را نپذیرفته است؟ همچنین آیا عدم پذیرش امامت، برای امام منصوب و معصوم، روا بوده است؛ این موضوع را به ترتیب زیر مورد کنکاش قرار می‌دهیم:

۱- در نهج البلاغه، خطبه‌ای از حضرت علی علیه السلام آمده که ایشان پس از شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آنکه مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (دعوني و التمسوا غيري، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول... و إن تركتموني فأنا كأحدكم و لعلي أسمعكم و أطوعكم لمن وليتموه أمرکم و أنا لکم وزیرا خیر لکم مني أمیرا)^۱ یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآیید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند.» تا آن‌جا که فرمود: «اگر مرا واگذارید، همانند یکی از شما خواهیم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان

۱ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲، ص ۱۷۸، ۱۷۹ شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم.»

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که حضرت علی علیه السلام چگونه امامتی را که بنا بر باورداشت شیعیان، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنانچه کلینی، در اصول کافی آورده است: (ابوعبدالله علیه السلام گفته است: «إن الإمامة عهد من الله عز وجل معهود لرجال مسمین لیس للإمام أن یزویها عن الذی یكون بعده» یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد.») اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علی علیه السلام به عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! اصلاً با نظرداشت باور شیعیان درباره‌ی عصمت علی علیه السلام و محبت وافر که به ایشان دارند، آیا به خود جرأت می‌دهند که علی علیه السلام را به خاطر عدم پذیرش خلافت و امامت، گنه‌کار بدانند؟! علی علیه السلام از نگاه اهل سنت، از برجسته‌ترین صحابه به‌شمار می‌رود؛ او، فرمان‌بردار خدا بود و به او نوید بهشت داده شد. آنچه از فرموده و روی کرد علی علیه السلام، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این رو به این نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم.» از این رو فرموده‌ی علی علیه السلام در این خطبه‌ی نهج‌البلاغه با باور شیعه، در تعارض قرار می‌گیرد.

۲- در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی علیه السلام به طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرمود: (والله ما كانت لي في الخلافة رغبة و لا في الولاية إربة و لكنكم دعوتوني إليها و حملتموني عليها)^۱ یعنی: «به خدا سوگند که من، هیچ رغبتی به خلافت نداشتم و هیچ گاه آرزومند ولایت نبودم؛ اما شما، مرا به خلافت و ولایت فرا خواندید و مرا به پذیرش آن واداشتید.»

اینک این پرسش، به وجود می آید که آیا درست است: کسی، علی رضی الله عنه را بنا بر نص الهی - به گمان خود - در حالی امام بداند که خود علی، هیچ رغبتی به خلافت و امامت نداشته است؟! آیا غیر از این است که اگر علی رضی الله عنه بنا بر نص الهی امام بود، دیگر برایش روا نبود که از پذیرش امامت و خلافت، سر باز زند؟ این، در حالی است که برخی از شیعیان، انکار امامت علی را کفر می دانند..! چنانچه ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق^۲ گفته است: «کسی که امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یا امامت امامان پس از او را انکار نماید، همانند کسی است که تمام انبیا را انکار نموده است؛ همچنین ما، بر این باوریم که هر کس، امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بپذیرد و در عین حال یکی از امامان پس از او را انکار نماید، همسان کسی است که تمام پیامبران را پذیرفته و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرده است.»^۳ طوسی نیز به این نکته تصریح کرده و گفته است: «عدم

۱ نهج البلاغه، ص ۳۹۷، شرح محمد عبده.

۲ محمد بن علی قمی، از علمای به نام شیعه که در قم زاده شد و در ری درگذشت؛ کتابهای زیادی دارد؛ از جمله: کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از بزرگترین کتابهای شیعیان در موضوع علم حدیث است.

۳ الاعتقادات از قمی، ص ۱۱۱.

پذیرش امامت، کفر است؛ همان گونه که عدم پذیرش نبوت، کفر است؛ زیرا هر دوی این موارد، در یک تراز قرار دارند.»^۱

۳- در نهج البلاغه از زبان حضرت علی آمده است: (و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها ثم تداکتم علی تداک اهِمِ علی حیاضها یوم وردها)^۲ یعنی: «دستم را برای بیعت، باز می کردید و من، دستم را می بستم؛ شما، دستم را به سوی خود می کشیدید و من، آن را می گرفتم و سپس همانند شتران تشنه که به سوی آبشخور، هجوم می برند، به سوی من شتافتید.» این، دلیلی است بر اینکه علی علیه السلام از پذیرش امامت و عهده داری امور مسلمانان، گریزان بوده است.

۴- در نهج البلاغه، گفتاری از حضرت علی علیه السلام آمده است که به بیان مسأله‌ی خلافت و امامت، می پردازد: (رضینا عن الله قضائه، و سلمنا لله أمره ... فنظرت فی أمری فإذا طاعتی سبقت بیعتی إذ الميثاق فی عنقی لغیری)^۳ یعنی: «به خواسته‌های الهی، خرسند هستیم و امر الهی را به خدا می سپاریم... من، در کار خودم نگریستم و (پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که) باید بر اساس پیشینه‌ی اطاعت و حرف شنوی خود نسبت به بیعت، عمل بکنم که بستن میثاق با خلیفه‌ای غیر از من، بر گردن من است.»

۱ تلخیص الشافی، ۱۳۱/۴؛ بحار الانوار ۳۶۸/۸.

۲ نهج البلاغه شرح محمد عبده ص ۴۳۰.

۳ نهج البلاغه، ص ۸۱، خطبه‌ی ۳۷/ چاپ بیروت به تحقیق: صبحی الصالح؛ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ص ۹۵-۹۶.

کاملاً روشن است که علی به تقدیر الهی درباره‌ی به خلافت رسیدن ابوبکر رضی الله عنه خرسند بوده است؛ از این رو چه جایی برای چانه‌زنی درباره‌ی امامت و خلافت نصبی حضرت علی وجود دارد؟ البته برخی از شارحان نهج البلاغه کوشیده‌اند تا سکوت علی رضی الله عنه را چنین توجیه نمایند که این روی کرد علی رضی الله عنه، ناشی از سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که به او دستور داده‌اند: اگر تعیین امیر به جدال و خون‌ریزی انجامید، سکوت کن!.. اولاً باید سند و دلیلی برای اثبات درستی این گفتار آورد که آیا واقعاً گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است یا سخنی خودساخته در توجیه بیعت علی با ابوبکر؟ افزون بر این چه توجیهی می‌توان درباره‌ی تناقض این روایت با گفته‌ی ابوعبدالله [معصوم] داشت که پیش‌تر بیان شد؟

بازنگاهی در تاریخ، حقیقت بیعت علی مرتضی رضی الله عنه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه را نمایان می‌کند. علی بحرانی در (منار الهدی) می‌گوید: مهاجران و انصار، با ابوبکر بیعت کردند و علی - علیه السلام - نیز با دیدن این صحنه، پیش رفت و با ابوبکر بیعت کرد؛ شاید کسی، این را از روی تقیه بداند؛ اما این گفتار، از زبان علی و در زمانی ایراد شد که او، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان بود و دیگر دلیلی نداشت که از روی تقیه به یادآوری رخ داده‌های گذشته پردازد و یا به ظاهر سخنی بگوید که بر خلاف نهانش باشد. خود علی رضی الله عنه در این باره فرموده است: (فمشیئت عند ذلك إلى أبي بكر فبايعته و نهضت في تلك الأحداث... فتولى أبو بكر تلك الأمور فسدد و يسر و قارب و اقتصد فصحبته مناصحا و أطعته فيما أطاع الله جاهدا) یعنی: «در آن هنگام به سوی ابوبکر رفتم؛ با او بیعت کردم و در آن کارها، دست به کار شدم... ابوبکر عهده‌دار امور شد و به راستی و با توان کامل از عهده‌ی امور برآمد و در اداره‌ی امور، میانه‌روی و اعتدال نمود؛ از این رو من نیز با خلوص و خیرخواهی، همراهش

شدم و تمام تلاش خود را در فرمان برداری از او در آنچه که در پهنه‌ی اطاعت از خدا کرد، به کار بستم.^۱

علی، همواره در کنار ابوبکر بود. تاریخ، گواه این است که گروهی از مرتدان و سران قبایل مرتد، برای مذاکره به مدینه رفتند تا بلکه خلیفه را در مورد نگرفتن زکات، قانع کنند. نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم‌تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع‌نگری و بی‌آن‌که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی نهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فراگرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شبیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی نیستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شبیخون بزنند).»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. وی، برای این منظور امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم.^۳

۱ منار الهدی، نوشته‌ی علی بحرانی، ص ۳۷۳؛ هم‌چنین نگا: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۵۳۲.

۲ تاریخ طبری (۶۴/۴)

۳ این موضوع را بنگرید در: شرح نهج‌البلاغه، ج ۴ ص ۲۲۸/چاپ تبریز؛ هم‌چنین در کتاب: الشیعة وآل‌البيت/احسان الهی ظهیر/ص ۷۱.

صحابه از نگاه علی مرتضی

علی در بسیاری از موارد، به تعریف از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به ویژه ابوبکر، عمر و عثمان پرداخته و با آنان ابراز محبت نموده است:

۱- در نهج البلاغه آمده است که عمر، آن هنگام که آهنگ اعزام نیرو به ایران نمود، از علی بن ابی طالب ﷺ نظرخواهی کرد؛ علی ﷺ در پاسخ عمر ﷺ فرمود: (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرَهُ وَلَا خِذْلَانَهُ بَكْثَرَةٍ وَلَا قَلَةٍ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي أَظْهَرَهُ وَجَنَدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَهُ حَتَّىٰ بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُمَا طَلَعَ وَنَحْنُ عَلَىٰ مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و تلى الآية.. و الله تعالى منجز وعده و ناصر جنده، و مكان القيم بالأمر في الإسلام مكان النظام من الخرز فإن انقطع النظام تفرق الخرز و رب متفرق لم يجتمع و العرب اليوم و إن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام عزيزون بالإجتماع، فكن قطباً و استدر الرحي بالعرب و أصلهم دونك نار الحرب؛ فإنك إن شخصت من هذه الأرض انقضت عليك من أطرافها و أقطارها حتى يكون ما تدع و راءك من العورات أهم إليك مما بين يديك. إن الأعاجم إن ينظروا إليك غداً يقولوا: هذا أصل العرب فإذا قطعتموه استرحتم فيكون ذلك أشد لكلبهم عليك و طمعهم فيك. فأما ما ذكرت من مسير القوم إلى قتال المسلمين فإن الله سبحانه و تعالى هو أكره لمسيرهم منك و هو أقدر على

تغییر ما یکره. و أما ما ذکرت من عددهم فإننا لم نکن نقاتل فیما مضی بالکثرة و إنما کنا نقاتل بالنصر و المعونة) یعنی: «پیروزی یا شکست اسلام، به فراوانی یا کمی مجاهدان نیست؛ اسلام، دین خدا است که آن را پیروز گردانید و نیز سپاه خدا است که آن را آماده و یاری کرد و بدین سان اسلام، به آن جا رسید که رسید و پرتو افکند، آن جا که طلوع نمود. ما، به این وعده‌ی الهی که خلافت و فرمانروایی زمین، از آن مؤمنان است، باور و امید داریم؛ چراکه خدای متعال، به وعده‌اش عمل می‌کند و سپاهش را یاری می‌رساند. در اسلام، جایگاه رهبر و خلیفه، همانند رشته‌ای است که مهره‌ها را در کنار هم نظم و ترتیب می‌دهد و اگر این رشته، پاره شود، مهره‌ها نیز از هم جدا و پراکنده می‌شوند و چه بسا هرگز در کنار هم قرار نگیرند. هرچند که اینک عرب‌ها (و مجاهدان لشکر اسلام) از نظر تعداد، اندک هستند، اما (به سبب برخورداری از نعمت و قدرت ایمان و) اسلام، بسیار و فراوانند و با اتحاد و هم‌سویی، قدرتمند می‌باشند. تو (ای عمر)، همانند محور آسیاب، مجاهدان عرب را اداره و رهبری کن و بدون حضور در جنگ، آنان را در میدان نبرد به کار بگیر؛ چراکه اگر تو، شخصاً به جنگ ایران بروی و از مدینه بیرون شوی، مخالفان از هر سوی زمین می‌شورند و بدین سان سرزمین‌های خلافت اسلامی) از هر سو و کرانه‌ای سقوط می‌کند و این چنین پرداختن به قلمروی که پشت سر می‌نهی، از فتح سرزمین‌های پیش رویت، مهم‌تر می‌گردد. (رفتن شخص تو برای جهاد با ایرانیان، این پیامد را نیز به دنبال دارد که) عجم‌ها با دیدنت در میدان نبرد، می‌گویند: این، اصل و فرماندهی عرب‌هاست، اگر کارش را بسازیم،

آسوده خاطر می شویم و همین، باعث می شود با تهاجماتی پیاپی، (به قصد نابودی اسلام و پراکندگی مسلمانان) در کشتن تو، طمع ورزند. در این باره که از حرکت کفار، برای جنگ با مسلمانان گفتی، (نظرم، این است که) خدای پاک و بلندمرتبه، از این کارشان، بیش از آنچه تو، ناخشنودی، ناخشنود می باشد و خود آن خدای متعال، در تغییر دادن آنچه که ناخوشایند اوست، تواناتر است. آنچه از فراوانی دشمن گفتی، باید به خاطر بیاوری که ما، در گذشته با تکیه بر فزونی و فراوانی مجاهدان نمی جنگیدیم و تنها با نصرت و یاری الهی، جهاد می کردیم.»^۱ انتظار می رود: شما، خواننده ی گرامی، با دقت نظری که زیننده ی هر پژوهش گری است، به دغدغه و نگرانی علی مرتضی علیه السلام درباره ی خطر احتمالی شهادت عمر فاروق رضی الله عنه و پیامدهای ناگوار آن در بروز نابسامانی در نظام اسلامی، توجه کنید.

۲- در نهج البلاغه آمده است: عمر رضی الله عنه، برای شرکت در جهاد با رومیان، از علی رضی الله عنه نظر خواست و چنین پاسخ شنید: (و قد توکل الله لهذا الدين بإعزاز الحوزة و ستر العورة؛ والذي نصرهم و هم قليل لا يتصرون و منعهم و هم قليل لا يمتنعون حي لا يموت، إنك متي تسر إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم فتنك، لا تكن للمسلمين كائفة دون أقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون إليه. فابعث إليهم رجلاً مجرباً و احفز معه أهل البلاء و النصيحة، فإن أظهر الله فذاك ما تحب، وإن كانت الأخرى، كنت ردءاً للناس و مثابة للمسلمين)^۲ ترجمه: «خداوند، به

۱ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه ی ۱۳۹

۲ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه ی ۱۲۸

پیروان دین اسلام، وعده داده که قلمرو اسلامی را نیرومند و غالب بگرداند و رخنه‌های نفوذ دشمن را پوشیده بدارد. سوگند به‌خدایی که مسلمانان را در روزگار کمی و در آن زمان که امیدی به پیروزی نداشتند، یاری نمود و سوگند به‌خدایی که از آنان در آن زمان که یارای دفاع از خود را نداشتند، پشتیبانی کرد و سوگند به‌خدای همیشه زنده و پاینده‌ای که هرگز نمی‌میرد، هرگاه خود، به جنگ دشمن بروی و شخصاً رویاروی دشمن قرار بگیری و آسیبی ببینی، مسلمانان، دیگر در هیچ جایی از قلمرو اسلامی و در دورترین نواحی آن، حامی و حمایت‌گری برای خود نمی‌یابند که پیرامونش فراهم آیند و پس از تو دیگر مرجعی نمی‌بینند که به او روی آورند. از این‌رو مردی کارآزموده، به سوی دشمنان به‌عنوان فرماندهی لشکر اسلام - روانه کن و مردان جنگاور و خیرخواه را با او همراه نما. در این صورت، اگر خدا، اسلام و مسلمانان را پیروزی داد که این، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر قضیه، چیز دیگری شد [و مسلمانان، در جنگ با رومیان شکست خوردند] تو، پناه و یاور مردان و مرجع مسلمانان خواهی بود [و به کارها و امور مسلمانان سر و سامان خواهی داد].

ای مسلمان باانصاف! بنگر و بیندیش که علی مرتضی علیه السلام، چگونه عمر فاروق رضی الله عنه را پناه و مرجع مسلمانان دانسته‌اند.. چگونه امکان دارد: علی حق‌طلب، در حق عمر سخنانی بگویند که قلباً به آن باور ندارند؟ شاید هم علی، واقعاً مصلحت‌اندیشی یا تقیه کرده است.. قضاوتش با شما.

۳- در نهج‌البلاغه یکی از نامه‌های علی مرتضی به معاویه رضی الله عنه بدین شکل آمده است: (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان علی ما

بایعوههم علیه؛ فلم یکن للشاهد أن یختار و لا للغائب أن یرد و إنما الشوری للمهاجرین والأنصار؛ فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً کان ذلك لله رضی فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلى ما خرج منه فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاء الله ما تولى^۱ ترجمه: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این‌رو آنکه در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن‌کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمین- در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور- از آن مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده‌گیری و یا نوآوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز می‌گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می‌جنگند؛ چراکه او راه غیرمؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می‌کشاند که در پیش گرفته است.»

مواردی که از این نامه‌ی علی مرتضی، روشن می‌شود، عبارتست از:

- مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از دیدگاه علی رضی الله عنه.
- هم‌سانی در چگونگی به خلافت رسیدن علی رضی الله عنه و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این‌رو اگر سقیفه‌ی بنی‌ساعده، به خلافت

رسیدن عمر[ؓ] و شورای عمر[ؓ] برای تعیین خلیفه، دسیسه‌ای برای تحقق اهداف عده‌ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی[ؓ] که هم‌سان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می‌تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن حضرت علی مرتضی را تداوم توطئه‌ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)

- تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی[ؓ] در آن روزگار، شورای مهاجرین و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می‌پردازد. (چنانچه در خطبه‌ی ۱۶۸ نهج البلاغه به شرح محمد عبده نیز به همین نکته اشاره شده است.)

- رضایت خدا، در حرف‌شنوی از خلیفه‌ی تعیین‌شده از سوی شورای مهاجرین و انصار است..

۴- در نهج البلاغه آمده است که علی[ؓ] فرمود: (لله بلاء فلان لقد قوم الأود و داوی العمد و أقام السنة و خلف البدعة و ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها و اتقى شرها أدى الله طاعة و اتقاه بحقه رحل و تركهم في طرق متشعبة لا يهتدي إليها الضال و لا يستيقن المهتدي)^۱ ترجمه: «خدا، فلانی را در آزمایشی که کرد، جزای خیر دهد؛ او، کجی‌ها را راست کرد و علت‌ها را درمان نمود؛ سنت را بپا داشت و بدعت‌ها را پس پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور

۱ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۲۰.

ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود؛ خود رفت و مردم را در راه‌های پراکنده، برجا گذاشت که بدین‌سان نه گمراه، توان رهیابی به راه درست را داراست و نه هدایت‌یافته به درستی راهی که رفته، اطمینان دارد.»

توضیح: پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، به‌خاطر پاس‌داشت باورهای مذهبی خود، لفظ ابوبکر یا عمر را از متن خطبه‌ی علی، برداشته و به‌جای آن، کلمه‌ی **فلانی** را گذاشته است؛ از این‌رو شارحان نهج‌البلاغه در اینکه در اصل خطبه‌ی امام علی علیه‌السلام، لفظ ابوبکر بوده یا عمر، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند؛ البته بیشتر شارحان، وجود واژه‌ی ابوبکر را در این خطبه، ترجیح داده‌اند. البته آغاز خطبه بدین شکل نیز روایت شده که: (الله بلاد فلان)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شارح شیعه و معتزلی نهج‌البلاغه در شرحی که بر نهج‌البلاغه [ج ۱۲، ص ۳] نوشته، چنین نگاشته است: «منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می‌باشد؛ من، نسخه‌ی خطی نهج‌البلاغه را که به خط گردآورنده‌ی آن یعنی رضی ابوالحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود.» ابن‌ابی‌الحدید، همچنین می‌گوید: «در این‌باره از ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید علوی پرسیدم؛ او، نیز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است). گفتم: (آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این‌گونه از عمر، تعریف کنند؟) ابوجعفر گفت: (آری)» ابن‌ابی‌الحدید، در ج ۲/ص ۴ نیز می‌گوید: «زمانی که امیرالمؤمنین، بر این نکته باور و تأکید دارد که: عمر، (سنت را بپا داشت و بدعت‌ها را پس‌پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود...» گویی به نهایت توصیف و

تعریف می‌پردازد.» البته برخی کوشیده‌اند تا این‌گونه تعریف و تمجید را استراتژی امام علیه السلام برای جلب توجه مردم و به‌قصد ایجاد حس خوش‌بینی در آنان، نسبت به خود قلمداد کنند!! بر هیچ بانصافی، فریبندگی و دروغ‌پردازی چنین توجیهی درباره‌ی تعریف امام علی از ابوبکر یا عمر، پوشیده نمی‌ماند.. چراکه اصلاً امکان ندارد، امامی معصوم!!^۱ برای رسیدن به پاره‌ای از مقاصد، دروغ بگوید و به ترویج و نشر باطل بپردازد.. برخی هم کوشیده‌اند تا تعارض این تعریف و تمجید را با باورها و کینه‌ورزی‌های خود به ابوبکر و عمر، طور دیگری توجیه نمایند و چنین وانمود کنند که منظور از فلانی در این خطبه، سلمان فارسی رضی الله عنه می‌باشد.. با انصاف تمام به این توجیهات و بلکه فریب‌کاری‌ها توجه کنید و با نقد و پژوهشی عالمانه میزان درستی این ادعا را ارزیابی نمایید. یکی از بزرگ‌ترین شیوخ شیعه به نام میثم بحرانی^۱ در توجیه این خطبه، می‌نویسد: «این‌جا سؤالی برای شیعیان به‌وجود می‌آید که این‌گونه تعریف و تمجیدها درباره‌ی ابوبکر و عمر، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به‌خاطر غصب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از این‌رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر کینه‌ورزی به ابوبکر و عمر، نادرست می‌باشد.» وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر را درست می‌پنداشتند؛ امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید،»^۲ کاملاً واضح است که نمی‌توان با تحریف الفاظ و معانی، حقیقت را پنهان کرد.

۱ میثم بن علی البحرانی (کمال الدین) یکی از شیوخ امامیه و از بحرین بوده است؛ وی، در سال ۶۷۹ در بحرین درگذشت. شرحی بر نهج‌البلاغه نیز دارد. نگا: (معجم المؤلفین: ۵۵/۱۳).

۲ نهج‌البلاغه، به شرح میثم بحرانی، ج ۴، ص ۹۸

چنین تفسیرها و توجیهاتی، ره‌آوردی جز این ندارد که گویا علی، به‌ظاهر چیزهایی می‌گفته که در دل به آن باور نداشته است! (نعوذ بالله) البته تقیه، از نگاه شیعیان سلاح مصلحت‌اندیشی و بخشی از ایمان است و اصلاً به پندار اهل تشیع - همین تقیه بود که باعث شد تا حق علی را بخورند و پایمال کنند و او، هیچ نگویید!! به حریم خانه‌اش تجاوز کنند و او، ساکت بنشینند!! طناب بر گردنش بیندازند و آخ نگویید!! زنش را بکشند و او، گذشته از آنکه به مقابله و دفاع برنخیزد، بلکه این‌چنین به تعریف و تمجید از قاتلان همسرش نیز پردازد!! کدامین رادمرد، در برابر این‌همه زورگویی و ستم، ساکت می‌نشیند؟! قطعاً علی علیه السلام از این همه نامردی بدور است؛ او، کسی بود که در دفاع از حق هیچ هراسی نداشت. یا شاید هم... (نعوذ بالله). قضاوت با شما..

۵- همچنین این‌همه ستم در حق علی علیه السلام و خانواده‌اش صورت می‌گیرد و باز او، دخترش ام‌کلثوم را در ازدواج عمر رضی الله عنه در می‌آورد؟! (رجوع کنید به: فروع کافی - کتاب طلاق، باب المتوفی عنها زوجها - ج ۶، ص ۱۱۵-۱۱۶)

امام علی، همچنین فرزندی داشته که آنان را ابوبکر، عمر و عثمان نامیده است؛ رجوع کنید به: (کشف الغمة از اربلی و نیز الإرشاد از شیخ مفید)

۶- در نهج‌البلاغه از زبان علی علیه السلام، درباره‌ی عثمان رضی الله عنه این‌چنین آمده است: (والله ما أدري ما أقول لك؟ ما أعرف شيئاً تجهله و لا أدلك علی أمر لا تعرفه، إنك لتعلم ما نعلم ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه و لا خلونا بشيء فنبلغه، و قد رأيت كما رأينا و سمعت كما سمعنا و صحبت

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما صحبنا و ما ابن قحافة و لا ابن الخطاب بأولی لعمل الحق منك و أنت أقرب إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیجة رحم منهما و قد نلت من صهره ما لم ینالا^۱ یعنی: «به خدا سوگند که نمی دانم با تو چه بگویم؟ چیزی نمی دانم که تو، ندانی و تو را به کاری راه نمایی نمی کنم که تو، آن را نشناسی؛ به تحقیق که تو، می دانی آنچه را که ما می دانیم؛ ما، از تو به چیزی پیشی نگرفته ایم که اینک تو را از آن باخبر سازیم و چیزی را در نبود تو، نیافته ایم که اکنون، آن را به تو ابلاغ نماییم؛ تو، نیز همانند ما [سنت و رهنمود پیامبر را] دیدی و شنیدی و همچون ما، با رسول خدا مصاحبت کردی. ابوبکر و عمر در پهنه‌ی عمل به حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند؛ چراکه تو، نسبت به آن‌ها به رسول خدا نزدیک‌تر بودی و خویشاوندی بیش‌تری با پیامبر داشتی؛ تو، از آن جهت که داماد پیامبر شدی، نزدیکی بیش‌تری به پیامبر یافتی که آنان، نیافتند...» در ادامه‌ی همین خطبه آمده است: «من، تو را سوگند می‌دهم که امام کشته‌ی این امت نباشی؛ چراکه پیش از این گفته می‌شد: (در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی، با آن مشتبه و نابسامان خواهد گردید؛ فتنه و فساد، تا آن‌جا در میان‌شان گسترش خواهد یافت که حق و باطل را نخواهند شناخت و در فتنه‌ها غوطه‌ور خواهند گشت.)»

در این تعریف و تمجید عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه از سوی علی مرتضی رضی الله عنه بیندیشید و بنگرید که علی رضی الله عنه، می‌گوید: «ابوبکر و عمر در پهنه‌ی عمل به

حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند.» گویا علی علیه السلام، به وضوح نشان می‌دهد که ابوبکر و عمر، برحق بودند و به عثمان، این را می‌گویند که: با توجه به ویژگی‌هایی که تو داری، بیش از ابوبکر و عمر، باید عمل کردی راست و درست داشته باشی. اینک از دل دادگان علی علیه السلام باید پرسید: آیا ناسزاگویی به خلفا، پیروی راستین علی مرتضی است و آیا درست است که حب علی علیه السلام را به بغض سایر خلفا معنا کرد و محبت به علی علیه السلام را در دشنام‌گویی به بزرگان صحابه، نشان داد؟

۷- در یکی از شروح نهج البلاغه آمده است: «زمانی که عثمان در خانه‌ی خودش، به محاصره درآمد، علی با دست و زبانش به دفاع از عثمان پرداخت.»^۱

۸- در نهج البلاغه در تعریف از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: (لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم فما أرى أحدا يشبههم منكم لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً و قد باتوا سجداً و قياماً يراوون بين جباههم و خدودهم يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم، إذا ذكر الله همرت أعينهم حتى ابتلت جيوبهم و مادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفاً من العقاب و رجاءاً للثواب)^۲ ترجمه: «من، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم؛ اما هیچ یک از شما را ندیدم که همانندی و شباهتی به آنان داشته باشد؛ آن‌ها، شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که [از عبادت شب] موهایی ژولیده و چهره‌هایی

۱ نهج البلاغه به شرح بحرانی، ج ۴/ص ۳۵۴.

۲ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۹۲

غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می گذراندند؛ میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیش‌گاه خدا، بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری بازگشتشان به سوی خدا، طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمان‌شان (پیشانی‌شان) از کثرت و طول سجده، همانند زانوی بز، پینه بسته بود؛ هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آمد، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌هایشان، تر می‌شد و از بیم گرفت الهی و از امید به پاداش پروردگار، به‌سان درخت به هنگام وزش باد تند، می‌لرزیدند.»

۹- یاران رسول خدا ﷺ از زبان علی رضی الله عنه، این چنین تعریف شده‌اند: (این القوم الذین دعوا إلى الإسلام فقبلوه وقرؤوا القرآن فأحکموه و هیجوا إلى القتال فوهوا وکله اللقاح إلى أولادها، و سلبوا السیوف أغمادها و أخذوا بأطراف الأرض زحفاً زحفاً و صفاً صفاً، بعض هلك و بعض نجا، لا یبشرون بالأحیاء و لا یعزون بالموتی، مر العیون من البكاء خص البطون من الصیام، ذبل الشفاء من الدعاء، صفر الألوان من السهر، علی وجوههم غبرة الخاشعین، أولئك أخوانی الذاهبون، فحق لنا أن نظماً إلیهم ونعض الأیدی علی فراقهم)^۱ یعنی: «کجايند کسانی که به اسلام فرا خوانده شدند و پذیرفتند؛ قرآن خواندند و آن را اجرا کردند و هنگامی که به جهاد، فرا خوانده شدند، همانند شتری که به سوی بچه‌هایش می‌شتابد، با عشق تمام شمشیرها از نیام کشیدند و گرداگرد زمین را گروه‌گروه و دسته‌دسته، فتح کردند؛ برخی شهید

شدند و بعضی هم نجات یافتند؛ آنان، هرگز از زندگان (و زنده ماندن در میدان جهاد) شادمان نمی‌گشتند و در مرگ شهدا، تعزیت نمی‌گفتند؛ چشم‌هایشان، با گریه‌های طولانی از ترس خدا، فروهشته و ناراحت شده و شکم‌هایشان، از روزه‌داری لاغر گشته بود؛ لب‌هایشان، از فراوانی دعا، خشکیده و چهره‌هایشان از شب‌زنده‌داری، زرد گشته و بر آن، غبار و نمای خاشعان، نشسته بود. آن‌ها، برادران من بودند که رفتند؛ زینده است که ما، تشنه‌ی اعمال و محبت آنان، باشیم و از اندوه فراقشان، دست حسرت بگرییم.»

۱۰- نهج‌البلاغه، آکنده از روایاتی است که از دشنام‌گویی به صحابه و نیز تکفیر و تفسیق آنان، برحذر می‌دارد؛ حتی از ناسزاگویی به کسانی که در جنگ صفین بودند نیز منع می‌کند. در نهج‌البلاغه عنوانی با این موضوع، باب شده است: (و من کلام له علیه السلام و قد سمع قوما من أصحابه یسبون أهل الشام أيام حربهم فی صفین) یعنی: از سخنان امام علی علیه السلام است که چون گروهی از یارانش را دید که در جنگ صفین، شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: (إني أكره لكم أن تكونوا سباین و لكنکم لو وصفتهم أعالهم و ذکرتم حالهم، کان أصوب فی القول و أبلغ فی العذر و قلت مکان سبکم إیاهم: (اللهم احقن دماءنا و دماءهم و أصلح ذات بینا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله و یرعوی عن الغی و العدوان من لهج به)^۱ ترجمه: «من، ناپسند می‌دانم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ اگر شما،

۱ نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۹۹

کردارشان را توصیف می‌کردید و یا حالاتشان را بازگو می‌نمودید، در پهنه‌ی گفتار، شایسته‌تر و در عذر و بهانه، رساتر بود؛ همچنین بود اگر به جای دشنام‌گویی به ایشان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و ایشان را محفوظ بدار و میان ما و آنان، اصلاح فرما و آنان را از کج‌روی، به راه راست هدایت نما تا بی‌خبران از حق، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، از سرکشی و ستیزه‌گری بازآیند.»

۱۱- در نهج‌البلاغه در باب نامه‌های امام به شهرهای دور برای بیان ماجرای جنگ صفین، چنین آمده است: (و کان بدء أمرنا أنا التقینا و القوم من أهل الشام و الظاهر أن ربنا واحد و دعوتنا فی الإسلام واحدة و لا نستزیدهم فی الإیمان بالله و التصدیق برسوله و لا یستزیدوننا و الأمر واحد إلا ما اختلفنا فیہ من دم عثمان و نحن منه براء) ^۱ یعنی: «آغاز کار میان ما و شامیان چنین بود که ما و گروهی از ایشان، با هم روبرو شدیم؛ روشن است که پروردگار ما، یکی است؛ پیامبرمان، یکی است و ادعای ما در اسلام و مسلمانی، یکی است؛ ما، در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش، خود را برتر از آنان نمی‌دانیم و آنان نیز در این امر، خود را از ما برتر نمی‌دانند و اسلام و مسلمانی ما، یکی است و تنها اختلافی که با هم داشتیم، بر سر خون‌خواهی عثمان بود و ما، از ریختن خون عثمان بدور هستیم.» در ادامه‌ی این نامه، چگونگی اختلاف امام علی و معاویه رضی الله عنهما نیز شرح داده شده است. در متن نامه، تصریح می‌شود که: «ما، به آنان گفتیم: بیایید با خاموش کردن آتش جنگ و آرام کردن مردم، چاره‌سازی کنیم تا کار

مسلمانان، استوار شود و بدین‌سان متحد و یک‌پارچه گردند و ما، برای اجرای عدالت (و مجازات قاتلان عثمان مظلوم) و قرار دادن حق بر جایش، نیرو یابیم. البته شامیان بر این باور بودند که: باید بی‌درنگ و بدون فاصله، چاره‌سازی کنیم و این‌چنین پیشنهاد ما را نپذیرفتند و جنگ درگرفت، ادامه یافت و آتش آن، زبانه کشید.»

علی علیه السلام، هیچ یک از کسانی را که با او جنگیدند -حتی خوارج!- را کافر ندانست؛ از آنان غنیمت نگرفت و فرزندانشان را به اسارت و غلامی در نیاورد و اصلاً درباره‌ی آن‌ها چنین حکم نکرد که آنان، مرتد و از دین برگشته هستند. بلکه همواره می‌کوشید تا از طلحه و زبیر رضی الله عنهما و دیگر کسانی که نه از روی خیره‌سری، بلکه به‌خاطر اجتهاد و یا برداشت شخصی، با او درگیر شدند، خشنودی بطلبد. علی مرتضی رضی الله عنه طلحه و زبیر و نیز معاویه و هوادارانش را مسلمان می‌دانست؛ از روایات درست، چنین برمی‌آید که جارچی ایشان، در روز جمل، بانگ بر می‌آورد که: (هر یک از نیروهای مخالف که از جنگ گریخته، تعقیب و کشته نشود؛ زخمی و مجروحی که قدرت دفاع ندارد، آسیب نبیند و به قتل نرسد؛ هیچ مالی به غنیمت گرفته نشود).^۱ در نامه‌ی چهاردهم نهج‌البلاغه نیز چنین دستوری از سوی حضرت علی صادر شد. در این نامه افزون بر این آمده است که: «کاری به زنان مخالفان نداشته باشید، هرچند آبروی شما بریزند و به شما و امیرانتان ناسزا بگویند... زیرا در روزگاری که آنان، مشرک بودند، به ما دستور داده می‌شد که دست از آنان برداریم (تا چه رسد به اکنون که آنان، مسلمان هستند).»

علی مرتضی رضی الله عنه همچنین درباره‌ی هواداران معاویه رضی الله عنه که در جنگ کشته

شدند، فرموده است: (إنهم جميعا مسلمون ليسوا كفارا و لا منافقين)^۱ یعنی: «همه‌ی آن‌ها مسلمانند و کافر و منافق نیستند.» این روایت، در کتاب‌های معتبر شیعیان نیز آمده است. به روایتی در این زمینه توجه کنید: (عن جعفر عن أبيه أن عليا - عليه السلام - لم يكن ينسب أحدا من أهل حربه إلى الشرك ولا إلى النفاق ولكنه يقول: هم بغوا علينا)^۲ ترجمه: «جعفر از پدرش روایت کند که: علی - علیه السلام - به هیچ یک از کسانی که با او جنگیدند، نسبت کفر و نفاق نمی‌داد و بلکه می‌فرمود: آنان، از ما نافرمانی کردند.»

در نهج البلاغه ضمن وصف یاران رسول خدا ﷺ، هدف مبارزه با شامیان نیز بیان می‌شود: (و لکنّا إنّما أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام علي ما دخل فيه من الزيف و الإعوجاج و الشبهة و التأويل. فإذا طمعنا في خصلة يلمُّ الله بها شعشنا و نتداني بها إلى البقية فيما بيننا رغبتنا فيها و أمسكنا عما سواها)^۳ یعنی: «امروز با پیدایش زنگارها، کجی‌ها و تفسیرها و توجیهاات دروغین در دین اسلام، به جنگ با برادران مسلمان خود کشیده شدیم؛ از این‌رو هرگاه احساس کنیم چیزی باعث می‌شود که خداوند، ما را یک‌پارچه بگرداند و نابسامانی ما را رفع نماید و با وجود آن می‌توانیم به هم نزدیک شویم و مانده‌ی پیوندمان را استوار گردانیم، به آن ویژگی، روی می‌آوریم، آن را گرفته و از جدایی و درگیری دست می‌کشیم.»

۱ منهاج السنة ۴ / ۱۸۱.

۲ قرب الإسناد، ص ۶۲؛ وسائل الشیعة ۶۲ / ۱۱.

۳ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۱۶

نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش

علی مرتضی علیه السلام در بسیاری از موارد به نکوهش و انزجار از کسانی پرداخته که مدعی پیروی از او بودند و در عین حال، از دستوراتش سرپیچی کردند. در نهج البلاغه، متون زیادی در این باره آمده که بخشی از آن را یادآوری می‌کنیم:

۱- (لوددت أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم فأخذ مني عشرة منكم و أعطاني رجلا منهم، يا أهل الكوفة منيت منكم بثلاث و اثنتين صمّ ذوو أسعاع و بكم ذوو كلام و عمي ذوو إبصار)^۱ یعنی: «به خدا سوگند، دوست دارم معاویه، شما را با نفرات خود، همانند مبادله‌ی درهم و دینار، عوض کند؛ ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنان را به من، دهد؛ ای کوفیان! به سه چیز و دو چیز شما گرفتار شده‌ام که شما، کرهایی با گوش شنوا و گنگ‌هایی با زبان گویا و کورانی با چشم بینا هستید...»

۲- در نهج البلاغه آمده است: (اللهم إني مللتهم و ملوني و سئمتهم و سئمونني فأبدلني بهم خيرا منهم و أبدلهم بي شرا مني...)^۲ یعنی: «خدایا! من (از بس که یاران خود را پند دادم)، آنان را خسته کردم و آن‌ها نیز (باید و شاید پندپذیر نبودند و) خسته‌ام کردند و بدین‌سان آن‌ها، از من به ستوه آمدند و من، از آنان، به ستوه آمدم و ملول شدم؛ از این‌رو به جای آنان، افرادی بهتر به من، عنایت کن و به جای من، کسی بدتر، به آنان بده...»

۱ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۹۲

۲ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۴

۳- در نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام، کوفیان را این چنین نکوهش کرده است: (یا أشباه الرجال و لا رجال! حلوم الأطفال و عقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم و لم أعرفكم معرفة -والله- جرّت ندماً و أعقبت سدماً. قاتلكم الله لقد ملأتم قلبي قیحا و شحتم صدري غیظاً و جرعتمونی نغب التّهام أنفاساً و أفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان)^۱ یعنی: «ای مردنمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد و ای کسانی که عقل هایتان به عروس های حجله نشین، می ماند! بسیار دوست داشتم که شما را هیچ گاه نمی دیدم و نمی شناختم! به خدا سوگند که آشنایی با شما، به پشیمانی و اندوه، انجامید؛ خدا، شما را بکشد که دلم پر خون و سینه ام مالا مال خشم و اندوه کردید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشانیدید و با نافرمانی و بی توجهی به من، تدبیرم را به تباهی کشانیدید.»

سیرت علی مرتضی علیه السلام، سرشار از گفته ها و کرده هایی است که با بسیاری از اقوال و کردار خیلی از مدعیان محبت آن حضرت، در تعارض قرار دارد و بلکه سیرت آن حضرت علیه السلام نشان انزجار و براءت از چنین مدعیانی است که دم از پیروی از او می زنند و در عمل، با او مخالفت می کنند. (این موضوع را بنگرید در خطبه های: ۳۸، ۶۵، ۲۶، ۳۳، ۲۸، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۱۷، ۱۶۸ و ۱۰۲)

حذر داشت و زنهاری مرتضی از غلو

۱- در نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را مخاطب قرار داد و فرمود: (لولا أنك أمرت بالصبر و نهیت

عن الجزع لأنفدنا عليك ماء الشؤون^۱ یعنی: «اگر شما، به شکیبایی دستور نمی‌دادید و از بی‌صبری و بی‌تابی، نهی نمی‌کردید، آن قدر در غم فراقتان می‌گریستیم که اشک‌هایمان تمام می‌شد و چشم‌هایمان می‌خشکید...»

۲- در نهج‌البلاغه از زبان علی مرتضی علیه السلام آمده است: (من ضرب یده علی فخذہ عند مصیبة حبط أجره)^۲ یعنی: «هر آن کس که هنگام مصیبت، بر رانش بزند، اجر(ی که در صبر و شکیبایی بر مصیبت در انتظار اوست)، از بین می‌رود.»

در بسیاری از آیات قرآن نیز به اهمیت صبر و شکیبایی در رخ‌دادهای ناگوار و مصیبت‌ها اشاره شده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل کرد صحابه رضی الله عنهم و از جمله حضرت علی رضی الله عنه، بیان‌گر اهمیت این موضوع و نیز چگونگی تحمل مصایب می‌باشد. بررسی علمی و دقیق این موضوع، پژوهشی جداگانه می‌طلبد و ما، در این جا تنها به طرح این پرسش بسنده می‌کنیم که: آیا آنچه برخی از شیعیان، در عزاداری‌ها انجام انجام می‌دهند، از نگاه امامان شیعه نیز مشروعیت داشته است؟

۳- در نهج‌البلاغه، فرموده‌ی علی مرتضی علیه السلام نقل شده است که: (و سیهک فی صنفان: محب مفرط یذهب به الحب إلى غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض إلى غیر الحق و خیر الناس فی حالا النمط الأوسط فالزموه و الزموا السواد الأعظم بأن ید الله علی الجماعة و إیاکم

۱ نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۲۷.

۲ نهج‌البلاغه، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸/ص ۳۴۲.

و الفرقة)^۱ یعنی: «دو گروه، نسبت به من هلاک می‌شوند: دوستی که در محبت من، زیاده‌روی کند و به باطل کشانده شود و دشمنی که در کینه‌توزی با من، افراط نماید و به غیرحق، درآید. بهترین مردم، نسبت به من گروه معتدل و میانه‌رو هستند؛ تأکید می‌کنم که از این گروه باشید و همراهی با گروه بزرگ امت اسلامی را بر خود لازم بگیرید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه و جدایی از گروه بزرگ مسلمانان بپرهیزید.»

۴- در نهج البلاغه، گفتاری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که در موضوع عصمت امامان، در خور بازنگری و کنکاش است: (لا تحالطونی بالمصانعة و لاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس إعظام النفس بآنه من استثقل الحق أن یقال له أو العدل أن یرض علیه کان العمل بهما أثقل علیه؛ فلا تکفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فإنی لست فی نفسی بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلی)^۲ [نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ۵۷۸/۲ چاپ مؤسسه‌ی المعارف بیروت] یعنی: «با من با تملق و ظاهرسازی رفتار نکنید و گمان نبرید که اگر به من، سخن یا پیشنهاد حقی گفته شود، بر من سنگین تمام می‌گردد و مپندارید که من، در پی بزرگ‌داشت خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن گفتار حق یا پیشنهاد عدالت، بر او مشکل و گران باشد، عمل کردن به حق و عدالت نیز برایش دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق یا پیشنهاد عدالت، خودداری نکنید که من، خود را فراتر از این نمی‌دانم که

۱ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۲۸؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸/ص ۱۱۲.

۲ نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۰۹؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید ج ۱۱/ص ۱۰۲.

اشتباه کنم و یا از آن ایمن باشم.» در نهج البلاغه نامه‌ی امام علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام نیز این چنین آمده است: (فإن أشكل عليك من ذلك فاحمله على جهالتك به فإنك أول ما خلقت جاهلا ثم علمت و ما أكثر ما تجهل من الأمر و يتحير فيه رأيك و يضل فيه بصرك ثم تبصره بعد ذلك)^۱ یعنی: «اگر چیزی بر تو، دشوار و پیچیده شد، آن را از ناآگاهی خود بدان؛ زیرا تو، ابتدا ناآگاه آفریده شدی و سپس چیزهایی، آموختی؛ چه بسیار است اموری که تو، نمی‌دانی و اندیشه‌ات، درباره‌اش سرگردان و حیران می‌گردد و نگاهت در آن، ره گم می‌کند و سپس به شناخت آن، راه می‌یابی.»

نیز در نهج البلاغه دعایی از زبان علی مرتضی علیه السلام نقل شده که با خدایش، بدین سان راز و نیاز فرمود: (اللهم اغفر لي ما أنت أعلم به مني فإن عدت فعد علي بالمغفرة؛ اللهم اغفر لي ما وأيت من نفسي و لم تجد له وفاء عندي، اللهم اغفر لي ما تقربت به إليك بلساني ثم خالفه قلبي؛ اللهم اغفر لي رمزات الألفاظ و سقطات الألفاظ و سهوات الجنان و هفوات اللسان)^۲ یعنی: «خدایا! مرا ببامرز در آنچه که تو، از من به آن دانتری و اگر دیگر بار به آن عمل بازگشتم و چنان کاری کردم، باز هم مرا مورد مغفرت قرار بده. خدایا! مرا ببخشای از آن پیمانی که در انجام نیکی از سوی خود بستم و از من، وفای به آن را ندیدی؛ خدایا! مرا ببخشای در آنچه که با زبان به تو نزدیکی جستم و با قلب، آن را همراهی نکردم. خدایا! مرا مورد مغفرت خود قرار بده در

۱ نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۳۱.

۲ نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۷۴

نگاه‌های اشارت‌آمیز، سخنان بیهوده، خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان.»

به‌هر حال، این علی مرتضی‌علیه‌السلام است که این‌چنین دست به آستان الهی برمی‌دارد و طلب آموزش می‌کند. جای سؤال است که آیا آنچه از گفتار امام علی‌علیه‌السلام و نیز وصیتش به حسن مجتبی‌علیه‌السلام و راز و نیازش با خدا آوردیم، منافی عصمت است؟

عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است:

علامه مجلسی، یکی از بزرگ‌ترین استادان شیعه و پدیدآورنده‌ی بحار الانوار می‌گوید: «بدان که امامیه، بر عصمت ائمه -علیهم‌السلام- از تمام گناهان اعم از کوچک و بزرگ، اجماع کرده‌اند؛ از این‌رو از امامان هیچ گناهی نه عمداً و نه از روی فراموشی و نیز نه به‌خاطر اشتباه در تأویل، صورت نمی‌گیرد.»^۱ مقایسه‌ی درستی این پندار با دعای علی مرتضی را به شما وا می‌گذاریم.

۵- در نهج البلاغه آمده است که علی مرتضی‌علیه‌السلام فرمود: (أوصیکم بتقوی الله الذی ألبسکم الریاش و أسبغ علیکم المعاش؛ فلو أن أحدا یجد إلى البقاء سُلماً أو لدفع الموت سبیلاً لکان ذلك سلیمان بن داود)^۲ یعنی: «ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری از خدا سفارش می‌کنم که جامه‌های گران‌بها بر شما پوشانید و اسباب زندگانی شما را فراهم نمود. اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»

۱ بحار الانوار ۲۵/۲۰۹.

۲ نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۷۵

این گفتار علی علیه السلام با آنچه کلینی در اصول کافی، باب کرده، در تعارض قرار دارد؛ کلینی، در اصول کافی بابی با این عنوان گشوده است: [أن الأئمة (ع) يعلمون متى يموتون و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم] یعنی: «ائمه از زمان وفاتشان، خبر دارند و آنان، جز با اختیار خود نمی‌میرند.» آیا این پندار، با آنچه علی مرتضی علیه السلام فرمود، در تعارض قرار ندارد که: «اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»!

۶- در نهج البلاغه آمده است که علی مرتضی درباره‌ی

رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: (أرسله علی حین فتره من الرسل...

فقفی به الرسل و ختم به الوحي)^۱ یعنی: «خداوند، پیامبر را پس از دورانی که دیگر پیامبران نبودند، فرستاد... پس ایشان را پس از سایر پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن رسول خدا، ختم فرمود.» این گفتار علی مرتضی علیه السلام را با آنچه در اصول کافی آمده، مقایسه کنید: (إن الحسن العباس المعروفی کتب إلى الرضا(ع): جعلت فداک أخبرنی ما الفرق بین الرسول و النبی و الإمام؟ قال: [الفرق بین الرسول و النبی و الإمام: أن الرسول الذي ينزل عليه جبرائیل فیراه و یسمع کلامه و ينزل علیه الوحي و ربما رأى فی منامه نحو رؤیا ابراهیم(ع) و النبی ربما سمع الکلام و ربما رأى الشخص و لم یسمع و الإمام هو الذي یسمع الکلام و لا یری

الشخص]»^۱ یعنی: «شخصی به نام حسن عباس، نامه‌ای به امام رضا نوشت که: فدایت شوم؛ چه تفاوتی میان رسول، نبی و امام است؟ امام رضا علیه السلام در پاسخ چنین نوشت یا چنین فرمود که: (تفاوت میان رسول، نبی و امام، از این قرار است: رسول، کسی است که جبرئیل، بر او نازل می‌شود و او نیز جبرئیل را می‌بیند، سخنش را می‌شنود و بر او وحی می‌شود و گاهی در خوابش، همانند خواب ابراهیم علیه السلام را می‌بیند. نبی، گاهی سخن وحی را می‌شنود و گاهی شخص (وحی‌کننده) را می‌بیند و سخنی نمی‌شنود. امام، کسی است که سخن (وحی) را می‌شنود و کسی را نمی‌بیند.»

در بحار الانوار نیز نوزده روایت آمده که خداوند متعال، با علی علیه السلام سخن گفته و جبرئیل نیز بر علی مرتضی علیه السلام، چیزهایی دیکته کرده است.^۲ برخی از روایات شیعی، گونه‌های مختلف وحی بر امامان را بیان نموده است؛ از آن جمله گفتاری است منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام که: (إن منا لمن ینکت فی أذنه و إن منا لمن یؤتی فی منامه و إن منا لمن یسمع صوت السلسلة تقع علی الطشت (کذا) و إن منا لمن یأتیه صورة أعظم من جبرائیل و میکائیل)^۳ یعنی: «برخی از ما امامان چنانند که در گوش‌شان چیزی (به عنوان وحی) گفته می‌شود؛ به برخی نیز در خواب چیزی به عنوان وحی داده می‌شود؛

۱ اصول کافی ج ۱ / ص ۱۷۶.

۲ رجوع کنید به: بحار الانوار ۱۵۱/۳۹-۱۵۷.

۳ بحار الانوار ۳۵۸/۲۶؛ بصائر الدرجات ص ۶۳.

بعضی هم صدایی چون صدای زنجیر می شنوند که در تَشْت می افتد و برای وحی بر عده‌ای از ما، شکلی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، دیده می‌شود.»

بسیاری از روایات مذکور، جایگاه امامان را فراتر از انبیا و پیامبران قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که امامان، در هیچ حالتی نیازمند این نیستند که وحی بر آنان، نازل شود؛ بلکه هر زمان که خودشان تصمیم بگیرند، بر آنان وحی می‌شود. در اصول کافی، این موضوع، باب شده است که: (باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شأوا أن يعلموا علموا)^۱ یعنی: «در بیان اینکه ائمه -علیهم‌السلام- هر آن زمان که بخواهند، چیزی بدانند، از آن باخبر می‌شوند.» از این رو گویا نزول وحی بر ائمه، بنا بر خواست الهی نیست؛ بلکه به اراده و خواست امام بستگی دارد. بر خلاف پیامبران که نزول وحی بر آنان، به دست و اراده‌ی خودشان نبود. افزون بر این، امامان، از دیدگاه شیعیان، توان رفتن به عرش را در هر شب جمعه دارا هستند؛ طوری که آن‌جا می‌روند و هر آنچه از علوم و اسرار الهی را که بخواهند، فرا می‌گیرند. به روایتی که در این زمینه به ابو عبدالله علیه‌السلام نسبت داده شده، توجه نمایید: (إذا كان ليلة الجمعة وافي رسول الله - صلى الله عليه وآله - العرش و وافي الأئمة - عليهم السلام - معه و وافينا معهم؛ فلا ترد أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد و لولا ذلك لأنفدنا)^۲ یعنی: ابو عبدالله فرموده است: «هرگاه شب جمعه می‌شود، رسول خدا -صلى الله عليه وآله- به عرش می‌روند و ائمه -علیهم‌السلام- نیز با او می‌روند و ما هم آنان را همراهی می‌کنیم؛ ارواح ما به بدن‌هایمان وارد نمی‌شوند جز با علوم کسب‌شده و اگر چنین نبود، نیست می‌شدیم.»

۱ أصول الكافي ۲۵۸/۱.

۲ أصول الكافي ۲۵۴/۱، بحار الأنوار ۲۶/۸۸ - ۸۹، بحال الدرجات ص ۳۶.

کلینی در اصول کافی، چندین باب گشوده است؛ از جمله: (أن الأئمة - عليهم السلام - ولاة أمر الله وخزنة علمه)^۱ یعنی: «امامان، والیان امور الهی و خزانه‌داران دانش اویند.» در این باب، شش روایت آمده است.. (أن الأئمة ورثوا علم النبي و جميع الأنبياء والأوصياء الذين من قبلهم)^۲ یعنی: «امامان، وارثان علوم پیامبر خاتم و تمام انبیا و نیز اوصیا و برگزیدگان امت‌های گذشته هستند.» در این باب هفت روایت، آمده است.. (أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسل - عليهم السلام)^۳ یعنی: «امامان، تمام علومی را که از فرشتگان، انبیا و فرستادگان الهی، بیرون شده، می‌دانند.» در این باب، چهار روایت آمده است.

در کتب و منابع معتبر شیعه، به این نکته تصریح شده است که: رسول خدا ﷺ در طول حیات خود، علوم و اسراری به علی ﷺ آموزش داده‌اند که کسی جز او از آن، اطلاع ندارد. در این پهنه، به حدی مبالغه شده که با سنجه‌های عقلانی و نیز باورهای سنی‌ها در تعارض قرار گرفته است. در یکی از این روایت‌ها آمده است که علی ﷺ حتی پس از وفات پیامبر ﷺ نیز به فراگیری دانش آن حضرت از دهان ایشان پرداخته است!! چنانچه علامه مجلسی، بابی در این باره گشوده با این عنوان: (باب ما علمه رسول الله صلى الله عليه وآله عند وفاته وبعده)^۴ در این باب، روایتی از علی

۱ اصول کافی ۱۹۲/۱-۱۹۳.

۲ مرجع سابق ۲۲۳/۱-۲۲۶.

۳ مرجع سابق ۲۵۵-۲۵۶.

۴ بحار الانوار ۲۱۳/۴۰-۲۱۸.

مرتضی علیه السلام آمده است که: (أوصاني النبي صلى الله عليه وآله فقال: إذا أنا متُّ فغسلني بست قرب من بئر غرس فإذا فرغت من غسلني فأدرجني في أكفاني، ثم ضع فاك على فمي، قال ففعلت و أنبأني بما هو كائن إلى يوم القيامة) یعنی: «پیامبر مرا سفارش کردند و به من گفتند: هرگاه وفات نمودم، مرا با شش مشک از آب چاه غرس، غسل بده و چون از غسل من، فارغ شدی، مرا در کفن‌هایم پیچ و سپس دهانت را بر دهانم بگذار؛ این کار را کردم و ایشان مرا از آنچه که تا روز قیامت به وجود خواهد آمد، باخبر ساختند.» در روایت دوم همین باب آمده است که رسول خدا به من فرمودند: (يا علي إذا أنا مت فاغسلني و كفني ثم اقعديني و سائلني و اكتب) ^۲ یعنی: «ای علی! هرگاه وفات نمودم، مرا غسل بده، کفنم کن و سپس مرا بنشان و از من، بپرس و بنویس.»

دیگر روایاتی که در این باب آمده، به همین شکل می‌باشد. حتی از این رو گفته‌اند: هرگاه علی علیه السلام، از رخدادی خبر می‌داد، می‌گفت: «این، همان چیزی است که پیامبر پس از وفاتش، به من خبر داده است.» ^۳

۱ بحار الأنوار ۴۰/۲۱۳، بصائر الدرجات ص ۸۰.

۲ مرجع سابق.

۳ ر.ک: بحار الأنوار ۴۰/۲۱۵.

پی‌گفتار

زمانی که نگارش کتاب‌چهی پیش رویتان، رو به پایان بود، رسانه‌ها از انتشار مطالبی اهانت‌آمیز به رسول خدا ﷺ در مطبوعات اروپایی خبر دادند و غمی دیگر بر غم‌خوارگی‌های امت بیدار اسلامی افزودند. انتشار این خبر، مرا در تردید انداخت که آیا این کار را به اتمام برسانم و یا نه؟ چراکه با خود اندیشیدم: شاید اینک باید به‌جای نقد هم‌کیشان خود، کاری بکنیم که امت را در برابر دشمن مشترک بیدار نماید.. اما چون بیش‌تر اندیشیدم، به این نتیجه رسیدم که شاید انجام این پژوهش، کاری در راستای بیدارگری و روشن‌گری باشد؛ چراکه فهم و بینش درست دین، زیرساخت دفاع از دین است و دفاعی که با آگاهی همراه نباشد، هم‌سان احساسی سرد و بی‌اثر است. به هر حال امیدوارم تقدیم این پژوهش، آغازی برای یک کار خوب باشد؛ کاری که از یک‌سو به تقریب و تعدیل باورهای افراطی و تفریطی بینجامد و از دیگرسو تلاشی در راستای شناخت درست باورها و آموزه‌های دینی قرار بگیرد. خدا می‌داند که تمام کوشش ما بر این بوده که جنبه‌ی تحقیقی و پژوهشی را بر ساختار این رساله، حاکم کنیم و از غرض‌ورزی دوری نماییم. از این‌رو از هر نقد عالمانه‌ای استقبال می‌کنیم و از هر بسته‌نگری و جمودی بیزاریم.

سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك